

امبولانس

مردی روی شیروانی داغ



پوریا عالمی

● درینگ‌درینگ، «الو» چی؟ با عجله خودم را برسانم؟ چرا؟ یک مورد اقدام به خودکشی؟» گوشی را دادم آن دستم. «عجله لازم نیست... نگران نباشید... چرا؟ عزیز من، هرچی طرح «در دست اقدام» بوده انجام نشده، حالا شما هم خیالت راحت. «اقدام به خودکشی» یعنی طرف قصد خودکشی ندارد.

مثل اینکه مسئول مربوطه برای آلودگی هوا بنویسد «اقدام فوری شود» یعنی بی‌خیال. مردم دارند نفس می‌کشند.

یا دربارۀ ترافیک تهران بنویسد «حتما اقدام شود» یعنی مجوز طرح‌ترافیک را روزانه و بدون محدودیت بفروشید که تیش یک چیزی برای شهرداری بماند. یا وزیر ارشاد بنویسد «اقدام فوری شود» یعنی بی‌خیال. صبر کنید مشمول مرور زمان شود. یا نویسنده از دست برود. یا چهارسال ما تمام شود و از دست ما خارج شود.

اصلا یک پوششه روی میز همه مسئولان هست به اسم «در دست اقدام» یعنی طرح‌های و معلط. متوجه شدی؟

پس ثابت کردیم خودکشی در دست اقدام هم هیچ‌وقت به بهره‌براری نمی‌رسد.»

گوشی را قطع کردم.

درینگ‌درینگ، «الوو؟ قضیه جدی است؟ خیلی خب. رفتم. بای.» گوشی را قطع کردم و گازش را گرفتم و رفتم بینم جریان چیست.

وقتی رسیدیم دیدم آتش‌نشانی آمده و چند نفر دارند سعی می‌کنند نردبان را باز کنند که نردبان‌هی ناز می‌کند و باز نمی‌شود.

سنگوی سازمان آتش‌نشانی خطاب به مردی که بالای بام اقدام به خودکشی کرده بود، داد می‌زد: «بین پدرجان... اگر بیفتی تقصیر خودت است‌ها... نکویی نگفتم».

آن‌هم «به دلیل ناتوانی در استقرار مستحکم خود لب پنجره یا لب پشت‌بام... خلاصه تا ما این نردبان را باز کنیم... سفت بچسب لبه را!».

مدیرعامل سازمان آتش‌نشانی هم داد زد: «بینم عزیزم... در هر صورت باید ۱۵ ثانیه بیشتر مقاومت کنی... چون توی حادثه جمهوری هم اگر آن دو زن کارگر، ۱۵ ثانیه بیشتر لب پنجره مقاومت می‌کردند گفتیم: عزیز بود... نکویی نگفتم‌ها!».

رفتم بلندگو را گرفتم و گفتم: آقا واقعا قصد خودکشی داری؟ چون وقت ناهار است. راستش را بگو... اگر نمی‌خواهی ببری پایین من بروم. اگر می‌خواهی ببری ببر.

آقای که روی شیروانی داغ بود داد زد: بله... من قصد خودکشی دارم...

توی بلندگو گفتم: آخه چرا؟

آقاچه گفت: چرا؟ چون بده‌کارم... چون زیر بار قرض له شدم... چون خسته شدم... کم آوردم... بیکارم... شغل ندارم... یارانه‌ام را هم توی رودروایی انصراف دادم... بگذارید خودم را راحت کنم...

گفتم: عزیز من... خودت را راحت می‌کنی خانوادۀات را ناراحت.

گفت: مسئولان چی؟ ناراحت نمی‌شوند؟ گفتم: چرا، اصلا افسردگی می‌گیرند.

گفت: حالا چیکار کنم؟

گفتم: بده‌یات چقدر است؟

گفت: سه‌میلیون تومان.

گفتم: همین دیگر... آخر سه‌میلیون هم شد پول؟ که منتشر روی سر آدم بمالد؟ عزیز من... شما باید دست کم ۶۰۰۰ «میلیاردتومان» پول هپلی‌هیو می‌کردی... بعد می‌رفتی بغل سلین‌دیون، سه‌میلیون می‌شدی... الان به‌خاطر سه‌میلیون تومان خودت را هبلی‌کردی رفتی روی بام بیا پایین پدرجان... بیا پایین...

داد زد: بیایم پایین چیکار کنم؟ می‌گویم بدهی دارم سه‌میلیون تومان... حتی وام هم نمی‌توانم بگیرم... توی بلندگو گفتم: همین دیگر... مسیر را اشتباه می‌روی... نباید بروی بانک وام بگیري که باید بروی اخلاص کنی، تپل تن و سرخال بیایی بیرون، بده‌یات را هم بدهی... بعد هم توی کار خبر و امور فرهنگی شراکت کنی و تیتِر یک شوی.

داد زد: راست می‌گویی؟

گفتم: بله، نگران نباش. همین دیروز فرمانده نیروی انتظامی گفت: «۱۸۱ پرونده بزرگ فساد اقتصادی کشف کرده‌اند که ارزشش ۱۲۰۰ «میلیاردتومان» است. همچنین موفق به کشف ۱۶۰ پرونده پرداخت تسهیلات غیرقانونی به ارزش ۱۸۰۰ «میلیاردتومان» شده‌اند، که جمعیش باز می‌شود ۳۰۰۰ «میلیاردتومان».

اصلا این عدد جلدویی است.

مرد روی بام داد زد: یعنی چی؟ من به‌خاطر سه‌میلیون می‌خواهم خودم را پرت کنم پایین، مردم با ۴۰۰۰ «میلیاردتومان» می‌پزند می‌ورند هوا...

گفتم: یعنی نگران نباش... جلو ضرر را هروقت بخواهی بگیري می‌توانی فساد اقتصادی با اختلاس کنی...

مرد روی بام داد زد: حالا چیکار کنم؟

توی بلندگو گفتم: بینم من بروم ناهار. شما هم برو از پله‌ها بیا پایین، صاف برو یک دوست انحرافی پیدا کن و در مسیر درست زندگی قرار بگیر. بلندگو را دادم به مسئولان آتش‌نشانی که سرشان به نردبان گروم بود و گفتم: «خسته نباشید، آمد پایین».

سعدی

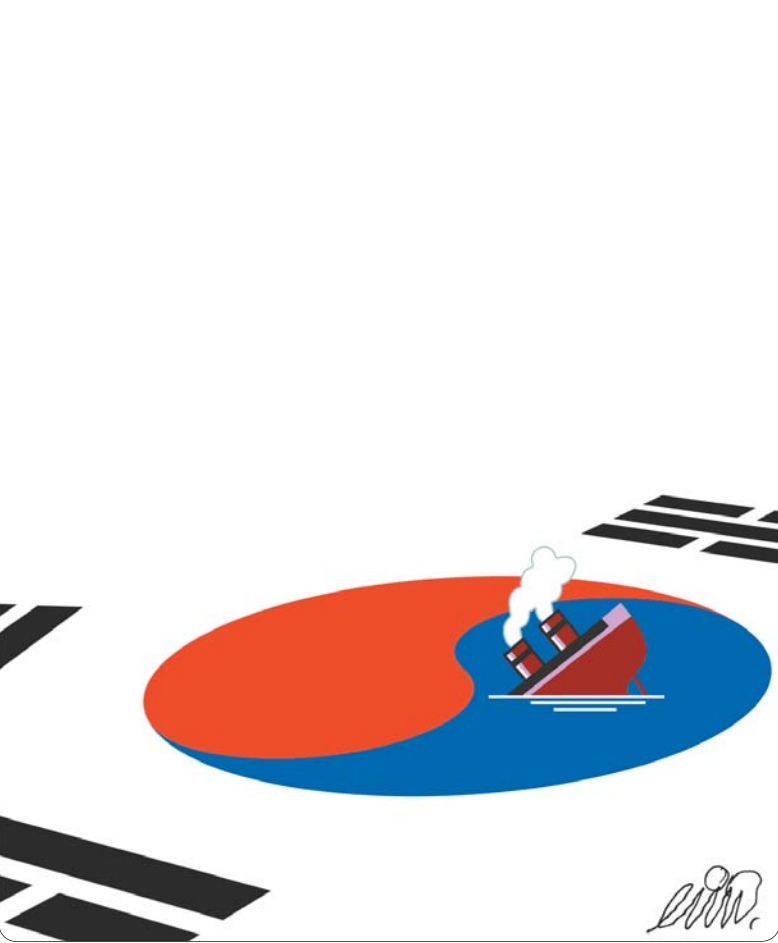
www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۹۳ • ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ • ۲۰ آوریل ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۱۹۹۵ • ۱۶صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۰۰ • اذان صبح فردا ۴:۵۵ • طلوع آفتاب ۶:۲۴

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

علی جهانشاهی
alij.shahi@gmail.com



میراث فردا

فردا، روز گرامیداشت شیخ اجل «سعدی» تاج گوهرنشان فرهنگ و ادب پارسی



سعید حمیدیان

«سعدی» یا آنچنان که در بین اهل نظر مشهور

است - شیخ اجل - موضوع سخنان بسیاری بوده است به خصوص در قرن‌ی که ما در آن زندگی می‌کنیم. یکی از مباحثی که پیرامون سعدی جریان داشته، میزان سودمندی رای او برای جامعه امروز و فردای ماست. به عقیده من، بر کسی که ۸۰۰ سال پیش از این، یعنی هشت قرن قبل از ما زندگی می‌کرده نمی‌توان به‌عنوان یک اسوه اخلاقی و عمل و تفکر حساب کرد. بزرگان ما در زمان خودشان حرفی را که داشتند، زدن و اندیشه‌هایشان را بیان کردند و به قول «خیام»: «فقتند فسانه‌ای و در خواب شدند» با اشاره به برخی بی‌مهری‌هایی که نسبت به این تاج گوهرنشان فرهنگ



خصیصه عمومی شعر و ادب پارسی است. از «سعدی» هرگز نمی‌توان به‌عنوان یک اسوه اخلاقی و فرهنگی استفاده کرد چراکه بزرگان گذشته ما در همان حدی که باید، کار خودشان را در عصر خودشان انجام داده‌اند و خودشان را ثابت کرده‌اند و اینکه کسی نباید و در روزگار ما بگوید که از «سعدی» و دیگران برای پیشبرد اهداف اخلاقی و فرهنگی استفاده کنیم، گمان می‌برم که صحتی خنده‌دار است. تردیدی نیست که جامعه مسا، تأثیراتی از آثار «سعدی» و دیگر بزرگان پذیرفته اما اینکه کسی بیاید و آثار «سعدی» را رویه‌روی خود بگذارد تا از آنها سرمشق اخلاقی یا اجتماعی بگیرد، درست نمی‌نماید. «سعدی» از نظر تفکر، انسانی است مستقل و بدون اینکه به دیگران نگاه کند، آن چیزی را که خودش دریافته بیان می‌کند. حتی اگر جمله

جعفر مدرس صادقی

تماشاچی همیشه هم تماشاچی نیست. کنار گود ایستاده است، اما کنار گود کنار گود هم نیست. در گیر ماجرا هم هست. گاهی چراغ‌قوه می‌اندازند توی چشم تماشاچی (همان‌طور که هفته‌ی پیش تعریف کردیم)، گاهی گرد و خاک صحنه آن‌قدر زیاد است که خاک می‌رود توی چشم تماشاچی، توی دهان و بینی تماشاچی، گاهی آن‌قدر داد می‌کشند که پرده‌ی گوش تماشاچی را پاره می‌کنند. یک دالستان واقعی برای شما تعریف می‌کنم که برای خود من پیش آمد. نمایش در اعماق ماکسیم گورکی در تالار مولوی تهران اجرا می‌شد. یکی از بازیگرهای نمایش دوست من نبود و از من دعوت کرده بود که بروم تماشا... من با پسرم رفتم که تازه چهار سالش بود و توی سن و سالی بود که هر جا که می‌رفتم از من جدا نمی‌شد و با من می‌آمد سینما، تئاتر، نمایشگاه نقاشی، کافه، پارک، امجدیه... هر جا که می‌رفتم، رفتم نشستیم ردیف اول، مثلن می‌خواستند یک حالی به ما بدهند و ما را عدل برندن ردیف اول. همین که چراغ‌ها خاموش شد و نوری تابید به صحنه جلوی چشم ما، دوتا از بازیگرها از توی تاریکی پریدند روی سن و یک دادی کشیدند. پسرم جیغ کشید و زد زیر گریه. ترسیده بود. هرچه سعی کردم ساکتش کنم، موفق نشدم. ردیف اول بودیم و سالن پُر بود و تا ما خودمان را برسانیم به

کنار گود

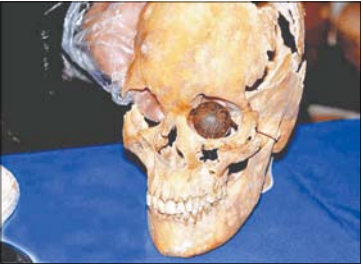
در اعماق

می‌بندد. تماشاچی‌هایی که تا این لحظه ساکت و آرام سر جای خودشان نشسته بودند و دم نمی‌زدند، شروع می‌کنند به هو کردن. سر یکی دوتا تماشاچی را می‌شود زیر آب کرد، اما با خیل تماشاچی‌هایی که همه دارند هو می‌کنند چه باید کرد؟ به جای تماشاچی، تماشاگر هم می‌گوییم و به جای تماشاگر، تماشاچ هم می‌گوییم. پسرم همچنان داشت گریه می‌کرد. گریه می‌کرد و جیغ می‌کشید. تا توی خیابان هم گریه می‌کرد. دیگه از آن به بعد با من نیامد تئاتر. سینما می‌رفتم، نمایشگاه نقاشی می‌رفتم، پارک می‌رفتم، اما تئاتر نمی‌رفتم. از وقتی هم که دیگه تنهایی می‌رفت و با دوستهای خودش می‌رفت، تئاتر نمی‌رفت. سینما می‌رفت، کنسرت می‌رفت، نمایشگاه نقاشی و عکس می‌رفت، استادیوم می‌رفت، اما تئاتر نمی‌رفت. هنوز هم که سی‌سالی از این واقعه گذشته است تئاتر نمی‌رود. از تئاتر بیزار است. همان دادی که آن دو نفر توی نمایش در اعماق کشیدند کار خودش را کرد. هنوز هم توی هر نمایشی وقتی که بازیگرها داد می‌کشند یاد آن واقعه می‌افتم. لایذ دیدم!ید بچه‌هایی را که توی نمایش‌ها به گریه می‌افتند و به جیغ زدن می‌افتند و بزرگترها را کلافه می‌کنند. بچه‌ها را توی هر نمایشی نباید برد. بزرگترها نه گریه می‌افتند و نه جیغ می‌کشند فقط با بغل‌دستی بچ و پچی می‌کنند و یک غری می‌زنند. بچ و بچه‌ها و غر زدن‌ها بالا می‌گیرد. همه‌مهای توی سالن می‌پیچد. چند نفر می‌زنند زیر خنده. یک نفر شیشکی

گزارش فردا

فردا روز کشف شهر سوخته است چشمی که به یادگار ماند

ثبت کرده‌اند و اولین چشم مصنوعی را پدران ما در چشمدان جنگجویی به یادگار گذاشته‌اند. در دوره پیشین سازمان میراث فرهنگی، وقتی که رییس وقت موزه ملی، در انبارها را باز کرد، نمی‌از جهان در بهتی شگرف فرو رفت، بهتی که از بی‌توجهی ایرانی‌ها به میراثشان گلهمند بود. یافته‌های بی‌بدیل، شهر سوخته که حاصل سال‌ها کاوش در این شهر تاریخی بود در کارتن‌هایی به انبار برده شده بودند تا جهان از دیدنشان محروم بماند. آفتور که محسن میرجانی از جنان دانشجو دکترای باستان‌شناسی می‌گوید، کشفیات این شهر تا سال ۹۱ (یعنی سه‌سال) به‌خاطر پرداخت‌نشدن بودجه‌ها متوقف ماند و هنوز هم معلوم نیست که آیا دور تازه‌ای از کشف در این شهر تاریخی شروع می‌شود یا خیر. آن چشم مصنوعی که امروز در موزه ملی نگهداری می‌شود، شش‌هزارسال قبل را به ما نشان داده اما آیا می‌تواند ما را و امروز ما را به فرزندان‌ی که شش‌هزارسال بعد به این چشم خیره می‌شوند، معرفی کند؟



مرگ مؤلف

به‌مناسبت سالروز تدفین آخرین سیاه‌باز نمایش‌های روح‌وضی «سعدی افشار»

با چشم‌های خیس

آزاده صالحی

در زندگی‌ام بیشتر نمود پیدا کرد، اما بالاخره به در و دیوار زدم و بزرگ شدم. گذشت. حالا هم که دیگر وقت رفتن است، وقتی به زندگی‌ام فکر می‌کنم می‌بینم گرچه خوب کار کرده‌ام اما نتوانستم آفتور که باید از زندگی‌ام بهره ببرم. عیبی ندارد. ناراحت نیستم. امیدم به خدا بوده همیشه.

زندگی با شما خوب تا کجاست؟

با روح یک نمی‌شود گناشت. زندگی با منی که هیچی نداشتم تا امروز خوب تا کرده است. زبرا از روز اول هم چیزی نداشتم. الان هم که به این سن رسیدم هیچی ندارم. این یعنی خوب.

باز هم یک سوال درباره زندگی خصوصی‌تان، شما دوبار ازدواج کردید؟

شاید هم سبار. (با خنده) جدی می‌گویم، زیرا همان‌طور که اشاره کردم، برخی از برنامه‌گذاران تاثر در آن زمان، شگردشان به‌دکارنگهداشتن من برای بهره‌برداری بیشتر بود و از این به‌گذر ی‌کی، دو مورد تن به ازدواج‌های اجباری دادم. حالا که فکر می‌کنم می‌بینم ظلم بزرگی از این نظر در حق من شد.

این‌روزها در تنهایی خودتان به چه فکر می‌کنید؟

من فکر نمی‌کنم. فکر دنبال من می‌آید. به‌ویژه خاطرات گذشته که دوست ندارم برایم یادآوری شود و همان‌طور که گفتم یادآوری آنها برایم اجتناب‌ناپذیر است. گاهی جلو تلویزیون می‌نشستم ولی حواسم به تصویر نیست. خولیم نمی‌برد. شب‌ها ناچارم قرص بخورم تا بخوابم. به‌هرحال، فکر و خیال همیشه هست.

رنگ این‌روزهای شما چه رنگی است؟

(سکوت می‌کند و مدت طولانی به فکر فرو می‌رود) رنگ روشن... حالا نمی‌دانم کدام روشن. روشن دیگر، مطمئنم تیره نیست. من امیدوارم به آینده. اصلا آمیزد اگر امیدوار نباشد نمی‌تواند زندگی کند. معتقدم عمر زیاد خوب نیست. عمر باعزت خوب است. تنهایی تنهایی بد است. گاهی که مریض می‌شوم، به من سخت می‌گذرد. تنهایی سخت است. به‌خصوص وقتی، که کسی نباشد یک استکان چای یا نبات‌داغ دست آدم بدهد.

خبر فردا - فردا گذرانی

● فردا دیگر فرصتی برای ارایه اظهارنامه مالیات‌برارزش افزوده زمستانی نمی‌ماند. مودیان تا آخر امروز فرصت دارند در این زمینه ره‌جا را پر و ارسال کنند. ● تا فردا حقوق بازنشستگان تأمین‌اجتماعی در حسابشان است و همچنین تأمین‌اجتماعی قول داده است مابه‌التفاوت افزایش مستمری بازنشستگان را بر اساس تمهیدش واریز کند.

● فردا اول اردیبهشت، علیرضا قربانی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برنامه اجرا می‌کند. او در مراسم اختتامیه سومین دوره بزرگداشت مفاخر ایران اسلامی که به گرامیداشت سعدی شیراز با عنوان «آموزگار ادب» می‌پردازد روی صحنه می‌رود و همراه با گروه «آهنگ اشتیاق» به اجرای کنسرت موسیقی خواهد پرداخت.